تعمید و کَجَسُم[1]

«بحثی در «اتنوتوپولوژی

ایرج اسماعیل‌پور قوچانی

کلمه‌ی عربی «عمود»، به معنی «ستون» است و ارتباط آن با «تعمید»، بینش عمیق‌تری در مورد موقعیت ملانکولیک یا مخولیایی آدمی بر روی زمین ارائه می‌دهد. هر دو از یک ریشه (ع-م-د) مشتق شده‌اند و به معنی جدا شدن

شعبهٔ اصلی رود، چون عمود نیل و عمود دجله . (از یادداشت مرحوم دهخدا). رود طبیعی که از او شاخه های بسیار بردارند و او همی رود
تا به دریا یا بطیحه ای رسد، عمود رود است ، چون فرات . (از حدود العالم چ دانشگاه ص38)
کشیده عمود آن شتابنده رود از آن کوه میناوش آمد فرود .نظامی

از آب است (رجوع کنید به فرهنگ دهخدا، مدخل عمود:).

یک ستون (=عمود)، اگرچه به نظر محکم می‌آید، سرنوشت سقوط را در پیش دارد، همان‌طور که تعمید یک کودک، عمل گرفتن آدمی از آب که نامی بر تن نوزاد یا کسی که در ایمان دوباره زاده می‌شود می‌گذارد واو را به مثاب یک فانی علامت‌گذاری می‌کند: یک مرده زنده.

به‌عنوان انسان، وضع ما معلق مابین جاودانگی یک نام و جسمی فانی است که این «چیز» جاویدان را بر خود حمل می‌کند. ما در یک لایه‌ی میانی liminal که میان کلمه و جسم ایجاد شده حیات می‌کنیم: بین ابدی و زودگذر. عمل تعمید—کشیدن چیزی بیرون از آب

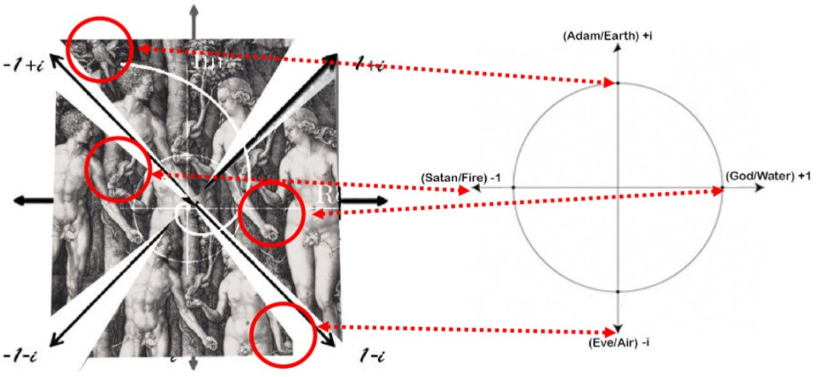

—نماد برپایی یک ستون یا برج است. جسم آدم، که از خاک تشکیل شده، تنها به‌طور موقت ایستاده است تا دوباره به درون مغاک آغازینش سقوط کند. با این حال، در زمانی که بالای زمین است میل را در دل که خانه‌ی میل است جای می‌دهد: کاشانه که محل سکونت «کاش» است. بنابراین، «آدم» همیشه نماینده و متعلق به «هوا»ست که تحریف آن می‌شود حوا. تحریف همان آوردن حرف است. آدمی به‌عنوان ستونی از مخولیا در معماری وجودش تصویر و تصور می‌شود: بدن همان کلبه‌ی احزان است.

وضعیت مخولیایی که همبسته‌ی تاریکی است— از طریق تعمد و تعمیدیتی orthogonality ساختار یافته ناشی از نام و نام‌گذاری،— جوهره‌ی جستجوی آدمی را به تصویر می‌کشد. وضعیت آدمی که محکوم بر ایستادن در جهانی است که «هوا» (آرزو و میل و نفس و نَفَس) تنها قطب‌نمای آن است. در اینجا، آب و آتش، آدم و حوا،—در رقابتی عمود بر هم و در مخالفت با توازی—عطش بازگشت را در مسیری کج و «مار»پیچ ترسیم می‌کنند.

[1] برای آنامورفوز Anamorphism معادلی نیافتم عجالتاْ می‌توان آن را «کَجَسُم» نامید: یک واژه من‌درآوردی از ترکیب کج و تجسم. تجسمی کج از چیزی.

«اتنوتوپولوژی»

اتنوتوپولوژی ، در صدد است تا ایده‌های توپولوژیک لاکان را به اسطوره‌های فرهنگی (مانند اسطوره هبوط آدم) پیوند دهد و بر این تمرکز دارد که چگونه انعکاس یا وارونگی (واژگونی= واژه-گون؛ یعنی هرآن چیزی که چون «واژه» عکس‌پذیر است) و تعمید (عمد و نیتی و خواستی که در نامگذاری است) بر رویاهای آدمی تأثیر می‌گذارند. رویا به معنای هرآنچه می‌بینیم برگرفته از روءیت. اتنوتوپولوژی نشان می‌دهد که ساختارهای فرهنگی و اسطوره‌ای در کارکردهای گم‌آگاه مانند لغزش زبانی، برای واژگونی خود بیشتر از آنکه به تباین وابسته باشند به ارتوگونال بودن orthogonality (زاویه‌های عمود بر هم) یا همان تعمید و تعمد بستگی دارند و این ساختارها، پایه‌ی تفکر استعاری قبل از پیدایش مفاهیم ریاضی هستند. در واقع ریاضیات بر تعمید بنا شده است. این موضوع به «دایره‌ی انعکاس (Inversion Circle)»برمی‌گردد[2] .

یادآوری: دایره‌ی وارونگی یا دایره‌ی انعکاس چیست؟

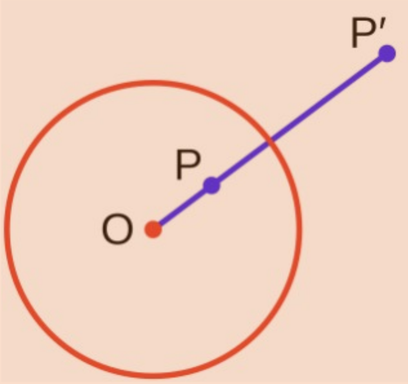

در تصویر روبروP′ معکوس P نسبت به دایره است. در حساب، معمولاً معکوس یک عدد به معنای گرفتن معکوس آن عدد است. ایده‌ای مرتبط در هندسه مفهوم "معکوس کردن" یک نقطه است. در صفحه، معکوس یک نقطه P نسبت به یک دایره مرجع (Ø) که مرکز آن O و شعاع آن r است، نقطه P′ است که بر روی شعاعی از O به سمت P قرار دارد به طوری که

$$OP \cdot OP' = r^2.$$

این به عنوان معکوس دایره یا معکوس صفحه نامیده می‌شود. معکوس کردن هر نقطه P (غیر از O) به تصویر آن P′همچنینP′ را به P باز می‌گرداند، بنابراین نتیجه اعمال انعکاس دوباره، یک تبدیل هویتی است. همچنین انعکاس هر نقطه در درون دایره، نقطه‌ای است در بیرون آن و برعکس. همچنین انعکاس هر نقطه در بینهایت در مرکز دایره است و برعکس.

هم اتنوتوپولوژی و هم دایره‌ی انعکاس، واژگونی‌هایی را آشکار می‌کنند که گل آدمی از آن سرشته شده است: انسان به عنوان حافظ و حافظه[3]. پرسش اصلی این است: چگونه کهن رفتارهایی مانند تعمید این هندسه‌ی گم‌آگاه را رمزگذاری می‌کنند؟

دایره انعکاس (I.C.) : استعاره‌ای برای یک استعاره

[2] رجوع کنید به مقاله اینجانب تحت عنوان «از سیمپتوم تا سینتوم» در سخن سیاووشان شماره ۱۴؛ پروندهٔ ویژه: ساختارهای ریاضیات در روان‌کاوی. ص ۱۶۲-۱۴۶.

[3] دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند/گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند/ آسمان بار امانت نتوانست کشید/قرعه فال به نام من دیوانه زدند.
در این ابیات حافظ، حافظ از معنای نام خود (حافظ) استفاده‌ای کلیدی کرده است: آدم =«حافظ»(امانت). انتصابی که تنها به وساطت و تعینِ خودِ نام اتفاق می‌افتد.

دایره انعکاس (I.C.) خود یک استعاره‌ی قدرتمند است و در پروژه‌ی اتنوتوپولوژی به عنوان ابزاری موثر برای بررسی تغییرات عمیق در ادراک و فهم ما از معنی به کار می‌رود. این استعاره، به عنوان یک "استعاره برای استعاره‌ها"، طبیعت بازگشتی (recursive) تفکر و دگرگونی را مجسم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه وارونگی‌ها و آنامورفیزم یا همان کَجَسُم، در کانون و قلب فرآیندهای شناختی ما قرار دارند. این مفهوم نه تنها به عنوان یک استعاره برای یک فرآیند ریاضی، بلکه به عنوان استعاره‌ای برای خودِ فرآیند استعاره‌سازی عمل می‌کند. حال برای توضیح اینکه چگونه دایره‌ی انعکاس به عنوان یک استعاره برای خود «فهم» عمل می‌کند به طور خاص از انقلاب کوپرنیکی به عنوان یک الگو برای چنین وارونگی‌ای در دیدگاه استفاده می‌کنیم. حقیقت اینکه، دایره انعکاس حتی وقتی به طور مستقیم قابل مشاهده نیست، فضا را حول خود صورت‌بندی می‌کند ولذا، این دایره، یک تمثیل برای "ابژه کوچک الف" (objet petit a) در روانکاوی، یعنی همان شیء دست‌نیافتنی میل است.

در ریاضیات، دایره انعکاس ماهیت فضا را تغییر می‌دهد، خطوط صاف را به کمان‌ها یا دایره‌ها تبدیل می‌کند و بالعکس. این توانایی پویا در معکوس کردن روابط، بازتاب و استعاره‌ای از فرآیند استعاره‌سازی است. همان‌طور که یک استعاره دو مفهوم از دو حوزه‌ی نامرتبط را به هم پیوند می‌دهد، دایره انعکاس نیز ساختارها را کج و راست می‌کند و چارچوب جدیدی برای فهم روابط ارائه می‌دهد. در علوم انسانی، دایره انعکاس می‌تواند به استعاره‌ای برای خودِ عمل انتقال و تحول تبدیل شود—مکانیزمی اساسی در تفکر استعاری.

به عنوان مثال، وقتی فروید از سرکوب صحبت می‌کند، او تنها در مورد یک عمل منفعلانه پنهان کردن خاطرات ناخوشایند صحبت نمی‌کند بلکه او فرآیندی پویا را توصیف می‌کند که در آن محتوا جابجا شده و به شکلی دیگر و تغییر یافته دوباره ظاهر می‌شود، و در واقع به طور نمادین «وارونه» (و چون روانکاوی سروسِرش با واژه است بگوییم «واژه-گون») می‌شود. استعاره‌ی «دایره‌ی انعکاس» به ما کمک می‌کند این تبدیل‌ها را بهتر درک کنیم: مرکز اصلی سرکوب تاب و انحنا برمی‌دارد و به شکلی دیگر ظاهر می‌شود—شکلی رویاگون اما نمادین: مرتبط اما تحریف شده. این همان فرآیندی است که به واسطه آن، استعاره‌ها مفاهیم آشنا اما خارج از دسترس را به شکل‌های نوظهور اما در دسترس تبدیل می‌کنند.

در بخش دوم «طرح»(پروژه‌ای برای یک روان‌شناسی علمی) *Entwurf* ، نخستین کتاب فروید، حوزه مرکزی جنسی فروید «*sexuelles Gebiet*» به عنوان هسته‌ای گرانشی عمل می‌کند (شکل زیر (دایره آبی اضافه شده است)) که تأثیر خود را به شکل یک نیروی مؤخر*nachträglich* بر همه عناصر در مدار خود اعمال می‌کند. این حوزه، هرچند ناپیداست، اما یک تعامل پیچیده از روابط را هدایت می‌کند و «آن خنده» را به جای هر خنده، «آن مغازه» را به جای هرمغازه، ...می‌نشاند تا به واسطه همه‌ی اینها بتواند هرلباس را به جای «آن بدن» بنشاند. لذا می‌بینیم که هر عنصر به‌طور نامحسوسی تحت تأثیر این حوزه مرکزی که به تروما تعلق دارد قرار می‌گیرد و آن‌ها را در یک الگوی چرخشی منسجم، مشابه اجبار به تکراری هیستریک، همسو می‌کند. نیروی نهفته این حوزه جنسی هر مورد از خنده، هر قطعه پارچه، و هر مغازه را در یک منظومه‌ی پویا، شبیه به مدارحرکتی سیارات قرار می‌دهد و به‌طور مداوم تعاملات میان آن‌ها را از طریق نیرویی مؤخر شکل می‌دهد.

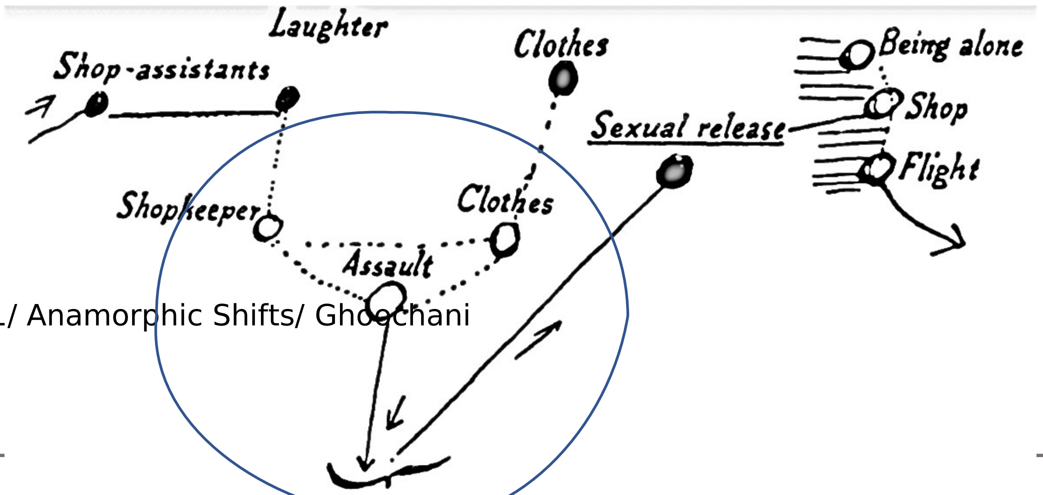

شکل بالا؛عمل معوقه و حوزه گرانشی؛ حوزه مرکزی جنسی فروید: مدل فروید بر این اصل استوار است که حوزه مرکزی جنسی نیرویی نادیدنی ولی قدرتمند دارد که از طریق مکانیزم عمل معوقه بر عناصر مختلف تأثیر می‌گذارد. در این مدل، خنده، لباس، و مغازه‌ها پدیده‌هایی جدا از هم نیستند، بلکه با حوزه مرکزی در ارتباطند. عمل معوقه *Nachträglichkeit* به این معناست که تأثیر حوزه مرکزی بر این عناصر بی‌واسطه رخ نمی‌دهد، بلکه به مرور زمان و به واسطه‌ی یک استعاره آشکار می‌شود. این تأثیر پنهان یک سیستم پیچیده ایجاد می‌کند که در آن هر عنصر حول یک حوزه مرکزی شکل می‌گیرد، درست مانند گرانش اجرام.

انقلاب کوپرنیکی به عنوان مثالی از وارونگی

انقلاب کوپرنیکی نمادی تاریخی از اصل «دایره انعکاس» است. پیش از کوپرنیک، مدل «زمین‌مرکزی» تفکر غربی را تسخیر کرده بود و زمین را در مرکز کیهان قرار می‌داد. تغییر به مدلِ «خورشیدمرکز» فقط جابه‌جایی اجرام آسمانی نبود؛ بلکه نیازمند وارونگی دیدگاه بود. زمین که زمانی نقطه ثابت و محور چرخش همه چیز بود، به سیاره‌ای دیگر در مدار خورشید تبدیل شد. خورشید که قبلاً به عنوان جسمی در حال حرکت در آسمان دیده می‌شد، به مرکزی ثابت تبدیل یافت. آنچه که به عنوان حرکت دایره‌ای پیرامون زمین درک می‌شد، به سازوکاری «خورشیدمرکز» تبدیل شد که در آن خود زمین مسیری دایره‌ای را طی می‌کرد. در اینجا، اگرچه «دایره‌ی انعکاس» خود قابل مشاهده نیست، تأثیرات آن از طریق تحول پویای بین مسیرهای خطی و دایره‌ای حرکت اجرام آسمانی آشکار می‌شود.

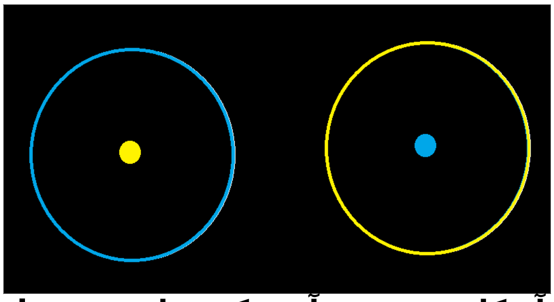

مقایسه مدل‌های خورشیدمرکز و زمین‌مرکز: حرکت و وارونگی

این تصویر مدل خورشیدمرکز (سمت چپ) را با مدل زمین‌مرکز (سمت راست) مقایسه می‌کند و مسیر حرکت خورشید (زرد) و زمین (آبی) را نشان می‌دهد. با در نظر گرفتن محور زمان، ماهیت «دایره انعکاس» نامرئی آشکار می‌شود: آنچه که زمانی به‌عنوان یک نقطه یا خط دیده می‌شد، به دایره یا مارپیچ تبدیل می‌شود، در حالی که دایره یا مارپیچ دوباره به یک نقطه یا خط بازمی‌گردد.

هرگاه در زمینه‌های معاصر به "انقلاب کوپرنیکی" اشاره می‌کنیم، از این ایده وارونگی بهره می‌گیریم—یعنی تغییر دادن کاملِ چارچوبِ فهم. مفهوم «دایره انعکاس» به ما کمک می‌کند این فرآیند را توضیح دهیم، جایی که یک تغییر بنیادی در دیدگاه، آنچه را که پیش از این ثابت پنداشته می‌شد، به چیزی پویا تبدیل می‌کند و بالعکس.

دایره انعکاس نامرئی و ابژه کوچک **a**

یکی از جنبه‌های جذاب دایره‌ی انعکاس این است که با وجود تأثیرات عمیق آن، اغلب نمی‌توانیم آن را مستقیماً مشاهده کنیم. این دایره مانند نیرویی پنهان عمل می‌کند و از همان گمجای خود، خط را به منحنی تبدیل می‌کند، بدون اینکه خودش در میدان دید ظاهر شود. این ویژگی گریزانِ دایره‌ی انعکاس، آن را به یک قیاس عالی برای «ابژه کوچک a » لاکان تبدیل می‌کند: ابژه دست‌نیافتنی برانگیزاننده‌ی میل. ابژه کوچک a خلأیی است: یکی فاصله که میل حول آن می‌چرخد. این ابژه همیشه از دیدرس دور است، اما به ادراک ما جسم و شکل می‌دهد. این دایره میدان و فضا را ساختار می‌دهد، بدون اینکه بخشی از خود میدان یا فضا باشد.

دایره انعکاس به عنوان یک استعاره پویا در رشته‌های مختلف عمل می‌کند. در ریاضیات، این دایره نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای هندسی می‌توانند دگرگون شوند؛ درِ علوم انسانی، این مفهوم مدلی است برای واژگونی درک ما از طریق تغییر در دیدگاه: کَجَسُم anamorphism. واژگونی چه در لحظات تغییرانقلابی در دانش (مانند انقلاب کوپرنیکی) و چه در کارکردهای ظریف سرکوب و میل. این دایره‌ی نامرئی (مینا) به ما راهی برای مفهوم‌سازی تحولات عمیق و اغلب ناپیدا می‌دهد، تحولاتی که در پشت تغییرات بنیادی دانش و ادراک ما نهفته‌اند.

The motto, *Ignota Latebat*, "she lay hidden," does likely refer to *Metafisica* herself, but where does this come from? There are many words to use to indicate concealment, but *latere* is rich with overtones of declination, laying low — "lying doggo" as the English expression has it. There is the sense both of concealment and the uncanny, a wily, adroit manner of staying out of sight.

: پنهان‌کاری عمدی در متافیزیک: شعار*Ignota Latebat ("او پنهان بود") که در حکاکی صفحه عنوان کتاب «علم نو» New Science آمده است، نشان‌دهنده‌ی یک پنهان‌کاری عمدی است و نه صرفاً یک نامرئی بودن ساده. این عبارت با دلالت‌هایش بر انحراف و گریز ظریف، به تعامل پیچیده‌ای بین دیده شدن و پنهان‌بودن اشاره می‌کند. این مفهوم مشابه با مرحله آینه‌ای در روانکاوی است، جایی که غیاب و بازتاب باعث ایجاد تنش روانی و شکل‌گیری ادراک از خود می‌شود.الهه‌ی *متافیزیکا* پشت پرده‌ای از بازتاب‌ها و وارونگی‌ها پنهان می‌ماند.

بازگشت به اِما **Emma**

«اگر در حین خواب یک توالت دیدید، از آن استفاده نکنید»—این شوخی به تجربه‌ای مشترک اشاره دارد که در آن تصاویر خواب، مانند آب یا دستشویی، معمولاً نماینده غیرمستقیمی از نیازهای فیزیکی بدن هستند. رویاها، همانند دایره انعکاس، از طریق مکانیزم‌های جابه‌جایی و تراکم شکل می‌گیرند که به آن رویاپردازی می‌گوییم، و روابط بین محتوای آشکار و نهان رویا را انعکاس می‌دهند. این انعکاس در مفهوم «ناف رویا» (*Nabel des Traums*) در نظریه فروید بیشتر آشکار می‌شود.

در «تعبیر رویا»، فروید ناف رویا را به‌عنوان نقطه‌ای مبهم و گره‌خورده توصیف می‌کند که نسبت به تحلیل مقاوم است—یک گره نامرئی که رویا را به اعماق ناشناخته گم‌آگاه متصل می‌کند. با وجود گم و پنهان بودنش، این «ناف» کل رویا را معنی می‌دهد و معنای آن را به واسطه‌ی سایه‌هایی که ارتباطی تعمیدی با جسم حقیقی خود دارند شکل می‌دهد.

شیئی که در خواب ظاهر می‌شود (مانند دستشویی یا آب) یک نمایش مستقیم نیست، بلکه به صورت شکلِ منتقل (منعکس) شده‌ای از چیزی دیگر نمایان می‌شود. آنچه که در سطح خواب آشکار به نظر می‌رسد، (شیء خواب)، در واقع شکلی منعکس شده از چیزی

گم و پنهان است: (یک احساس بدنی (مانند نیاز به ادرار) و یا میلی گم‌آگاهانه). این تبدیل تمایلات بدنی به نمادهای خواب از طریق مکانیزم‌های جابه‌جایی و تراکم، منعکس‌کننده وارونگی پنهانی است که بین واقعیت و دنیای خواب در «کار»است.

در «طرح»(پروژه‌ای برای یک روان‌شناسی علمی) (*Entwurf*) و سپس در «تعبیر رویا»، فروید توصیف می‌کند که چگونه افکار نهفته (که ممکن است شامل تمایلات سرکوب‌شده، ترس‌ها یا احساسات بدنی باشد) به محتوای آشکار خواب تبدیل می‌شوند. این تحول از طریق فرآیندی رخ می‌دهد که در آن عناصر مهم به اشیاء یا اعمال ظاهراً بی‌اهمیت منتقل می‌شوند. در مثال اِماEmma ، اضطراب او درباره بدنش به لباس‌هایش منتقل شد، یک تغییر ظریف اما عمیق که معنایی پنهان را پشت یک نماد قابل پذیرش‌تر پنهان می‌کند. اضطراب واقعی یا احساس بدنی «وارونه» شده و به شکلی دیگر سربرآورده است، درست مانند وارونگی دیدگاه در کَجَسُمِ anamorphism ناشی ازکارکردِ دایره‌ی انعکاس.

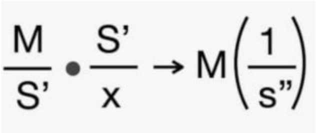
$$\frac{M}{S'} \cdot \frac{S'}{x} \rightarrow M\left(\frac{1}{s''}\right)$$

10. Freud: Emma's Fear of Dress Shops

The concept of orthography (the right-angled graphic relation of independence of the x-y axes) is critical in describing the unconscious Real's relation to the conscious-Symbolic. This is reflected in the vertical operations of Lacan's metaphor formula (the suppression of a signifier, S' by M, the complementary "expression" of a signifying chain, S' by x), in comparison to the horizontal movement of the formula from left to right: first a sudden synchronic replacement that obscures some signifier, S', and has us thinking in an alternative medium. This is presented to the right of the multiplication sign, the

دایره انعکاس و ترس اِما از مغازه‌های لباس: دان کونزDon Kunze با استفاده از مفهوم «دایره انعکاس» به تحلیل روایت فروید از ترومای اما Emma می‌پردازد. اِماEmma در کودکی توسط یک مغازه‌دار مورد آزار قرار می‌گیرد، اما این تجربه سرکوب می‌شود و سال‌ها بعد، در یک مغازه لباس دوباره ظاهر می‌شود، جایی که او خنده دیگران را به اشتباه به عنوان تمسخر برداشت می‌کند. کونز معتقد است که این دو مغازه، اگرچه از لحاظ زمانی و جدا از هم هستند، در ناخودآگاه اما به یک تجربه واحد و تراژیک تبدیل می‌شوند و در واقع با هم یکی می‌شوند.[4]

دایره‌ی انعکاس به خوبی این ادغام را توضیح می‌دهد، جایی که مکان‌ها و زمان‌های متفاوت در روان اِماEmma فرو می‌رمبند تا در یک نقطه‌ی دیگر تلاقی کنند، دقیقاً همان‌گونه که در دایره‌ی انعکاس اتفاق می‌افتد. این مکانیزم انعکاسی باعث می‌شود که تجربه‌ی گذشته اِما Emma در قالبی جدید، اما با همان بار عاطفی، دوباره به سطح برسد و تروما به شکلی غیرمستقیم خود را نشان دهد.

وارونگی و کار-رویا به عنوان کَجَسُمی (آنامورفوز) روان‌شناختی

رویاها می‌توانند به عنوان نوعی کَجَسُم (آنامورفوز) روان‌شناختی دیده شوند، جایی که «تصویر» واقعیت دچار تحریف و انتقال می‌شود و تنها از زاویه‌ای دیگر (در زمینه‌ی تفسیر روانکاوانه) می‌توان معنای حقیقی آن را مشاهده و بازیافت کرد. دایره‌ی انعکاس، استعاره‌ای است برای نمایش کارِ رویا در پنهان کردن محتوایی نهفته و انعکاس آن بر روی پرده‌ای از نمادهای آشکار و تجسم یافته (جسم یافته). بنابراین، رویا نیز بر پایه اصول مشابه این هندسه‌ی کجتاب عمل می‌کند: آنچه که به‌عنوان یک نماد ساده به نظر می‌رسد (مانند

[4] Check inversion circles (psu.edu) also my article on this very subject: Simonides.pdf (bpb-us-e1.wpmucdn.com)

دستشویی) ممکن است تنها یک احساس بدنی انتقال یافته باشد، اما همچنین می‌تواند شامل لایه‌های معنایی نمادین باشد مربوط به مواد عمیق‌تری در گم‌آگاه..

این فرآیند نشان‌دهنده پیچیدگی‌های روانی است که در خواب‌ها نهفته است، جایی که محتوای واقعی رویا در پس نمادها و تصاویر پنهان می‌شود. شناسایی هندسه پنهانِ این شیوه‌ی کَجَسَم و تحریف نه تنها به ما امکان می‌دهد که از احساسات و تمایلات گم‌آگاه خود آگاه شویم، بلکه همچنین ما را به درک عمیق‌تری از ساختارهای روان‌شناختی خود سوق می‌دهد.[5]

بنابراین، رویاها تنها بازتابی از واقعیت نیستند، بلکه در یک رابطه انعکاسی با آن قرار دارند. این ساختار انعکاسی پنهان به رویاها اجازه می‌دهد تا در سطوح متعددی عمل کنند—و به‌طور هم‌زمان به شرایط فوری بدن (مانند نیاز به ادرار) و لایه‌های عمیق‌تر زندگی روانی، جایی که تمایلات ناخودآگاه و افکار سرکوب‌شده به اشکال پنهان نمایان می‌شوند، بپردازند. در واقع، رویاها و واقعیت در یک فرآیند مداوم وارونگی درگیر هستند، جایی که نمادها و احساسات به واسطه‌ی انحنای فضای روان، تنها به صورت‌هایی «کَجَسُم»یافته نمایان می‌شوند. در یک تمثیل نهایی، دایره می‌تواند کَجَسُم خطی راست باشد و برعکس. هر کدام برای دیگری جسم و قالبی کج اما قابل انتقال است.

تحلیل فروید از انعکاس بدن اِما Emma در لباس او، این ساختار عمیق‌تر را منعکس می‌کند، جایی که رویا (برگرفته از کلمه‌ی رویت به معنی مشاهده) روابط بین محتوای نهان و آشکار، واقعیت و نماد، شیء و معنی را وارونه می‌کند. دایره انعکاس یک استعاره غنی برای درک کار رویا فراهم می‌آورد. این مفهوم به جنبه‌ای عمیق و پیچیده از کار فروید در مورد سرکوب، انتقال و ارتباط آن‌ها با «حوزه جنسی» می‌پردازد، به‌ویژه آنچه در اثر اولیه‌اش، «پروژه‌ای برای یک روان‌شناسی علمی» (Entwurf) توضیح داده شده است.

وارونگی و انحنا به عنوان استعاره‌هایی برای سرکوب

بین سرکوب و انحنا، به‌ویژه در حوزه جنسی، یک ارتباط استعاری جالب وجود دارد. در این استعاره:

سرکوب به عنوان افزایش «انحنا» در سیستم روانی: مفهوم سرکوب فروید شامل تحریف یا خم شدن انرژی ذهنی است، جایی که محتوای اصلی (که سرکوب شده) گم می‌شود اما همچنان در درون روان، نیروی خود را حفظ و اعمال می‌کند. برای یادآوری، انحنا، معکوس شعاع دایره‌ی انعکاس است؛ هر چه دایره بزرگ‌تر باشد، سطح آن بیشتر صاف به نظر می‌رسد.

---

[5] اصل متنی که در بند بعد می‌آید برگرفته از قسمت دوم همین کتاب است؛ برای آگاهی بیشتر:

Hysterische Verdrängung: "*Die hysterische Verdrängung geschieht offenbar mit Hilfe der Symbolbildung, der Verschiebung auf andere Neurone. Man könnte nun meinen, das Rätsel liege nur im Mechanismus dieser Verschiebung, an der Verdrängung selbst sei nichts zu erklären*."

Sexuality's Role in Repression: "*Es ist ganz unmöglich anzunehmen, daß peinliche sexuelle Affekte an Intensität allen anderen Unlustaffekten so sehr überlegen seien. Es muß ein anderer Charakter der sexuellen Vorstellung sein, welche erklären kann, daß einzig sexuelle Vorstellungen der Verdrängung unterliegen*."

Freud is essentially pointing out that the intense affect related to sexual representations plays a central role in the mechanism of hysterical repression. He suggests that there is something specific about the nature of sexual ideas that makes them uniquely prone to repression, beyond their mere intensity of unpleasantness.

حوزه جنسی و آسیب‌پذیری آن در برابر این «انحنا»: حوزه جنسی به دلیل درهم‌تنیدگی عمیقش با زندگی آگاه و گم‌آگاه، به‌ویژه مستعد انحنا است، همان‌طور که فروید بارها بر آن تأکید می‌کند. انتقال هیستریک، بنابراین، فقط یک دفاع نیست، بلکه یک دگرگونی در حوزه‌ی انرژی روانی است که حول محتوای اصلی خود «کج» می‌شود و به‌عنوان یک علامت یا جایگزین نمادین دوباره و در جایی دیگر ظاهر می‌شود. محتوای پنهان همچنان به دور مواد سرکوب‌شده «کج» می‌شود و منظر روانی را تحریف می‌کند، درست همانطورکه دایره انعکاس فضای هندسی را تحریف می‌کند.

نتیجه‌گیری

بحث فروید در مورد حوزه جنسی در سرکوب نشان می‌دهد که جنسیت، به دلایلی مرتبط با طبیعت روان‌شناختی و زیستی‌اش، به‌ویژه مستعد این فرآیند وارونگی و انتقال نمادین است. این وضعیت به نوعی مشابه با نحوه‌ای است که دایره انعکاس شکل‌ها را در هندسه تغییر می‌دهد—سرکوب در دنیای روانی، محتوای خام جنسی را به اشکال تحریف شده و «کج» تبدیل می‌کند و علائمی را به وجود می‌آورد که در آن واحد هم بازتاب‌دهنده و هم پنهان‌کننده‌ی محتوای بنیادی هستند. این درک استعاری از سرکوب به‌عنوان انحنا یا وارونگی، دینامیک‌های ساختاری عمیق‌تری را در نظریه روان‌تحلیلی اولیه فروید نشان می‌دهد، جایی که نیروهای روانی به طور مداوم در حال خم شدن، انحنا دادن، تغییر مسیر دادن و واژگون کردن همدیگرهستند تا تعادل روانی را حفظ کنند و در عین حال اجازه دهند محتوای سرکوب‌شده در اشکال نمادین و کج نمایان شود و به این طریق گم بماند.